

به نام خدا



سفت و پویا سینه ز سر بد
داستان های جهان

رابین هود

اثر هوارد پیل

جان باروز ترجمه‌ی منوچهر اکبرلو



همراه با کتاب گویا

رابین هود

نویسنده: هوارد پیل

بازنویس: جان باروز

تصویرگر: لوسی کورونو

مترجم: منوچهر اکبرلو • ویراستار: شهلا انتظاریان

مدیر هنری و گرافیک جلد: حسین نیلچیان

صفحه‌آرا: مهتاب یعقوبی

چاپ اول: ۱۳۹۶ • شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۲۰-۲۳۹-۹

مدیر تولید: سعید جوهری

چاپخانه: اسطوره • صحافی: شهر قلم

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به نشر شهر قلم است.

تلفن: ۶-۷۷۱۸۱۵۴۵ • نمابر: ۷۷۱۸۱۵۴۷

www.shghalam.ir

مرکز پخش: ۶-۷۷۱۸۱۵۴۵



سرشناسه: پابل، ج ۳، رد، ۱۱-۱۰

Howard

عنوان و نام پدیدآور: رابین هود: بازنویسی از کتاب ه. ارد پیل، نویسنده

جان باروز، ویراستار شهلا انتظاریان، مترجم: منوچهر اکبرلو، تصویرگر: لوسی کورونو

مشخصات نشر: تهران: شهر قلم، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص: مصور (رنگی)، ۱۶ یک: سفید، سبزه

فروست: گفت‌وگو با مشهورترین داستان‌های جهان

شابک: با لوح فشرده ۹-۲۳۹-۳۲۰-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: The adventures of Robin Hood, 2005.

یادداشت: گروه سنی: ب، ج.

موضوع: رابین هود (شخصیت افسانه‌ای) -- داستان

شناسه افزوده: باروز، جان، ۱۹۳۹- م.

شناسه افزوده: اکبرلو، منوچهر، ۱۳۴۱- مترجم

رده‌بندی دویی: ۱۳۹۲ (۲۷۲) ۲۲/۳۹۸ د

شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۶۴۵۰۲

قیمت: ۱۸۵۰۰ تومان



پیش‌سخن مترجم ۵

مقدمه ۷

بخش ۱: رابین هود، در مسابقه داروغه‌ی ناتینگهام شرکت می‌کند

فصل ۱: ملاقات رابین هود با دست‌اندرکارانش ۱۳

فصل ۲: مسابقه‌ی تیراندازی رابین هود با ناتینگهام ۱۹

فصل ۳: نجات ویل استوتلی ۲۵

فصل ۴: رابین هود در نقش یک قصاب ۲۹

بخش ۲: دباغ بلای و ویل اسکارلت به افراد گرسنگی می‌پسندند

فصل ۵: مبارزه‌ی جان کوچولو با دباغ بلای ۳۹

فصل ۶: غریبه‌ی قرمزپوش ۴۱

فصل ۷: خویشاوند مدت‌ها گم‌شده‌ی رابین هود ۴۲

بخش ۳: داستان غم‌انگیز آلن دیل

فصل ۸: دوستی رابین هود با آلن دیل ۵۱

فصل ۹: مشکل آلن دیل ۵۷

فصل ۱۰: رابین هود کشیش تاک را پیدا می کند ۵۹

فصل ۱۱: رابین هود، دو دل داده را به هم می رساند ۶۷

بخش ۴: انتقام صادقانه‌ی رابین هود

فصل ۱۲: کمک رابین هود به شوالیه‌ای غمگین ۷۳

فصل ۱۳: کمک اسقف به رابین و سر ریچارد ۷۷

فصل ۱۴: گیزبورن به سزای عملش می رسد ۸۳

فصل ۱۵: رابین هود کار داروغه را تلافی می کند ۸۹

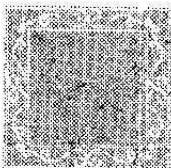
فصل ۱۶: شا ریچارد به مهمانی جنگل شروود می رود ۹۵

شما چه نظری دارید؟ ۱۰۷

پیگفتار ۱۰۹

دکتر آرتور پوبر ۱۱۲





مقدمه

سال‌ها پیش در انگلستان، وزیر شاه هنری دوم حکومت می‌کرد، قانون شکنی معروف در جنگل شروود نزدیک شهر ناتینگهام زندگی می‌کرد. اسم او رایین هود بود.

در آن زمان، هیچ‌کس در پرتاب تیر با تیر و کمان به مهارت آن شش جوان قوی نبود که چشمانی آبی روشن داشتند و همیشه همراه رایین هود بودند. تاکنون هیچ رابطه‌ی دوستانه‌ای نیز همچون دوستی رایین هود و دوستانش وجود ندارد که سرخوش و شاد در تمام جنگل پرسه می‌زدند و مهربان تیراندازی می‌کردند و به شکار آهو می‌پرداختند. مردم کشور عاشق و معجب کردن داستان چگونگی خلافت‌ار شدن رایین هودند. داستانی که چنین بود. رایین هجده ساله بود که داروغه‌ی ناتینگهام جایزه‌ای برای بهترین تیرانداز تعیین کرد. رایین مطمئن بود برنده می‌شود. بهترین تیر و کمانش را برداشت و از جنگل شروود به سوی ناتینگهام رفت.

فصل بهار بود و گل‌ها شکفته بودند. پرندگان آوازی می‌خواندند و دل رایین را شاد می‌کردند. او سوت زنان و زمزمه‌کنان و با عجله در جنگل پیش می‌رفت. در راه به گروهی رسید که زیر یک درخت بلوط نشسته بودند. مردی درشت اندام که یک چشمش را پوشانده بود، به سمت او آمد و گفت: «سلام جوانک. با این تیرو کمان اسباب بازی کجا می‌روی؟»

این حرف رایین را عصبانی کرد. گفت: «تیرو کمان من به خوبی تیرو کمان تو است. با این تیرو کمان به ناتینگهام می‌روم تا با دیگر تیراندازان در مسابقه شرکت کنم که جایزه‌ی خوبی برایش می‌دهند.»

مرد گفت: «او، ببینید این جوانک چه می‌گوید! پسر، هنوز دهانت بوی شیر می‌دهد، اما از رفاقت با مردان قدرتمند خوب لاف می‌زنی. تو به قدری ضعیفی که حتی چاهی کمان را هم نمی‌توانی بکشی.»

رایین عصبانی تر شد و گفت: «گه‌ی آهورا در دور دست ببین! سر سیصد پوند شرط می‌بندم که با یک تیر قوی‌تر از آن‌ها را بزنم.»

مردی که چشم‌بند داشت، خندید و گفت: «سر سیصد پوند شرط می‌بندم هیچ چیزی را نمی‌زنی.»

رایین زه را کشید و تیری بر آن گذاشت. از دهانه پرزه را تا پشت گوشش کشید و هدف را نشانه گرفت. تیرها شد و به سمت قوی‌ترین آهوی گله رفت. آهو جست، اما نتوانست فرار کند و با تیر بر زمین افتاد.

رایین فریاد زد: «به‌به! رفیق پرتابم چه طور بود؟ همین الان سیصد پوندم را بده.»

مرد یک چشم از شدت خشم چشمش از حلقه بیرون زده بود، گفت: «به تو چیزی نمی‌دهم. برو تا آن قدر تو را نزده‌ام که نتوانی راه بروی!»